

نازحائون

ضمیمه دخترانه **هفت مهر** شماره ۳۴۱

www.qudsonline.ir

چهارشنبه ۲۵ اسفند ۱۳۹۵ | ۱۶ جمادی الثانی ۱۴۳۸ | ۱۵ مارس ۲۰۱۷

با الهام از فراز آخر دعای ۲۳ صفحه سجاده
قرار ساعت هشت

پار خدایا آن ماه بی‌مانند سرزمین وحی را روشنی افزون تر کن و ستارگان آویخته بر گردش را در خشان تر کن. الهی! مرا مؤمن کن به دست‌های جانی مرا بیخس در خانه امن ایمانت... آنجا که دست تنبیه کینه از آن کوتاه است... الهی! بنجام کن از چشمان سپاه حمله و توان بی‌امان حسادت... جانی مرا بیخس حوالی پرچین‌های آرامش، در بلندای ارتفاعات پوشیده از راز و نیازت، دور از همه‌ها، پار خدایا به قله‌های درآمدهام که غیر تو پادشاه نیست شایسته بر فرمانروایی قلبم.

در بسته خبری بخوانید
مهم ترین و
به یادماندنی ترین
جمله رهبر



دخترهای مردم



چرخ ادب روزگار گداشت «پروین اعتصامی» به مناسبت ۲۵ اسفند

وبامزه آنتی بیوتیک خانگی

موجود است

سر و نیس های
با سازنده
گفت و گو
فوت و فن های
و آشیایی با
کسب و کارش
فانتزی
غذا خوری

نعیمه موحد | هر آدمی خودش بهتر از بقیه می‌تواند خودش را توصیف کند، مخصوصاً اگر اهل هنر و شاعر هم باشد. شاید بهترین توصیفی که بشود از «پروین اعتصامی» مشهورترین شاعر زن ایران پیدا کرد، بی‌نی از شعری است که خودش برای سنگ مزار خودش سروده است، آن جایی که می‌گوید: «گرچه جز تلخی از ایام ندید، هرچه خواهی سخنش شیرین است»
پروین اعتصامی اگرچه از نظر شخصی زندگی تلخ و البته کوتاهی داشته، اما همان یک کتاب باقی مانده از او که یک دیوان با ۶۰۶ قطعه شعر است، باعث شده تا نام او به عنوان یک شاعر بزرگ و شیوه شاعری اش به عنوان یک سبک خاص در تاریخ شعر سرزمینمان ماندگار بشود.

به جز پدر، شاعران معاصر بزرگی مثل دهخدا و ملک الشعرای بهار هم به پروین درس شاعری داده‌اند.



اولین شعرهاک پروین در هفت سالگی سروده شدند و متقدیم من لوینر بهترین آکنها برای سن نوجوانی اش است. او تخصص (نام شعری) پروین را برای خودش انتخاب کرد، به اینله در آن زمان اسم چندین رایجش برای دخترها نبود، بیشتر از اسم اصلی اش برای او ماندگار شد.

مست و هشیار محتسب، مستی ره به دید و گر بیانش گرفت مست گفت ای دوست، این پیران است، افسار نیست گفت، مستی، زان سبب افتان و خیزان می‌روی گفت، جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست گفت، می‌باید تو را تا خانه قاضی برم گفت، رو صبح آی، قاضی نیمه شب بیدار نیست گفت، نزدیک است والی را اسرای، آنجا شویم گفت، والی از کجا در خانه خمار نیست؟ گفت، تا داروغه را گویم، در مسجد بخواب گفت، مسجد خوابگاه مردم بد کار نیست گفت، دیناری بده بنهان و خود را آواز هان گفت، کار شرع، کار درهم و دینار نیست گفت، از بهر غرامت، جامه‌ات بیرون کتم گفت، پوشیده است، جز نقشی ز بود و تار نیست گفت، آکه نیستی کز سر در افتادت کلاه گفت، در سر عقل باید، بی کلاهی عار نیست گفت، می‌بسیار خوردی، زان چنین بی خود شدی گفت، ای بیوه‌ده‌گو، حرف کم و بسیار نیست گفت، باید حد زند هشیار مردم، مست را گفت، هشیاری بیار، اینجا کسی هشیار نیست

محتوای شاعری

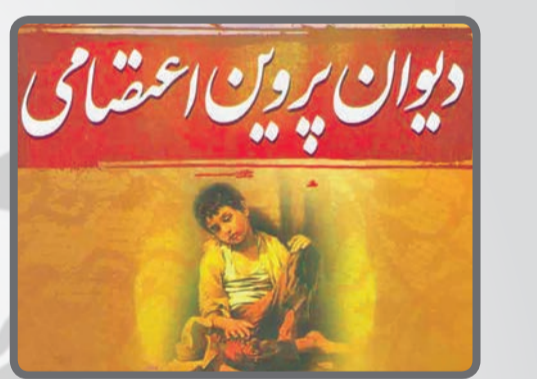
پروین اعتصامی در سال‌های زندگی اش حوادث سیاسی و اجتماعی زیادی دید. او دوران مشروطه، پایان حکومت قاجار، آمدن رضاشاه، جنگ جهانی اول و... را به چشم دید. به همین خاطر هم محتوای بسیاری از شعرهایش مبارزه با ظلم و عدالت‌خواهی است. دلبستگی زیاد به پدر و هم‌دردی و دلسوزی برای ستمدیدگان و محرومان هم موضوع بسیاری از شعرهای پروین است که دغدغه‌های شخصی او در زندگی را نشان می‌دهد. انکار که پروین برای پیدا کردن سوزده شعرهایش سختی زیادی نمی‌کشیده و همین سوزده‌های اطرافش را تبدیل به شعرهای تأثیرگذار می‌کرده است.

زندگی شخصی

کودکی و نوجوانی پروین در آرامش و در کنار پدر و خانواده‌اش گذشت. البته او از همان زمان هم با دیدن حوادث سیاسی و اجتماعی که برای جامعه اتفاق می‌افتاد، تلخی را تجربه می‌کرد. تا اینکه در ۲۸ سالگی با سرعمویش، فضل‌الله اعتصامی ازدواج کرد. همسر او از افسران شهربانی (پلیس آن زمان) بود و بعد از مدتی پروین را برای زندگی به کرمانشاه برد. اما این ازدواج دومه بیشتر طول نکشید و پروین خیلی زود به خانه پدرش برگشت و چندوقت بعد هم از او جدا شد. برادر پروین بعدها در کتابی که درباره او می‌نویسد، علت جدایی‌اش را سازگار نبودن روحیه نظامی فضل‌الله با طبع لطیف شاعری مثل پروین عنوان می‌کند. سه‌سال بعد از این جدایی، یوسف، پدر پروین هم از دنیا رفت. وابستگی زیاد دختر به پدر باعث شد او مدتی از کار ادبی کنار بکشد و بعد از آن هم به‌شدت گوشه‌گیر بشود. عبدالحسین زرین‌کوب، تاریخ‌نگار معروف می‌گوید که این دوران، دوران تلخی و حسرت در زندگی پروین است. ۴ سال بعد زمانی که برادر پروین، ابوالفتح، رمان او را برای چاپ دوم آماده می‌کرد، پروین خبردار شد که به بیماری حصبه دچار شده است. بیماری‌ای که خیلی زود و در سن ۳۴ سالگی او را از پا درآورد. پروین را در آرامگاه خانوادگی‌اش در حرم حضرت معصومه(س) به خاک سپردند.

سبک شاعری

سبک «مناظره» در شعر، ابداع پروین اعتصامی نیست، اما همه این سبک را با او می‌شناسند، چون بیشترین شعرها را با سبک مناظره گفته است.
«مناظره» یعنی گفت‌وگوی دو نفر با هم درباره یک موضوع خاص. پروین اعتصامی در شعرهایش سبک مناظره را نه فقط برای آدم‌ها، بلکه برای اشیاء هم به‌کار برده است. همین کار هم باعث شده اشعار او پر از «شخصیت‌بخشی» و «تخیل» باشد.
او در شعرهایش از زبان جانوران، گیاهان و حتی اشیایی مثل سوزن و نخ هم صحبت می‌کند.
پروین اعتصامی سبک مناظره و بقیه سبک‌های شعری‌اش را در قالب‌های شعری مثنوی، قصیده و غزل سروده است. مثنوی قالبی است که بیشتر برای داستان‌سرایی و مطالب طولانی استفاده می‌شود؛ اتفاقی که در دیوان پروین هم زیاد افتاده است. در مثنوی هردو مصرع در یک بیت، با هم هم‌قافیه هستند و قافیه مصرع‌ها در بیت‌های بعدی متفاوت است. در قصیده و قطعه مصرع‌های زوج هم‌قافیه هستند با این تفاوت که معمولاً ابیات قصیده کمتر از ۷۰ و ابیات قطعه بیشتر از ۵۰ عدد نمی‌شود.



استعداد شاعری از روزهای کودکی

نام شناسنامه‌اش «رخشنده» بود و بعد از سه پسر در خانواده اعتصامی‌ها به دنیا آمد. شاید همین تک‌دختر بودن باعث شد تا پدرش «یوسف اعتصامی» به او توجه ویژه‌ای داشته باشد و خیلی زود استعداد شعر و شاعری را در او کشف کند.
اولین شعرهای پروین در هفت‌سالگی سروده شدند و منتقدین می‌گویند بهترین آن‌ها برای سن نوجوانی‌اش است. او تخلص (نام شاعری) پروین را برای خودش انتخاب کرد که با اینکه در آن زمان اسم چندان رایجی برای دخترها نبود، بیشتر از اسم اصلی‌اش برای او ماندگار شد.
نوع آموزش پدر به دخترش این‌طور بود که قسمت‌هایی از دیوان حافظ و سعدی را به او می‌داد و از او می‌خواست با تغییر وزن و قافیه آن‌ها شعر جدیدی بگوید. پروین هم از همان دوران کودکی نشان داد که تخیلی قوی دارد و می‌تواند خیلی راحت به اشیای دور و برش جان ببخشد. مثلاً در یکی از شعرهای معروف دوران کودکی‌اش که به مناظره «خود و لوبیا» معروف است، می‌گوید: «خودی گفت لوبیایی را! کز چه من کردم این چنین، تو دراز؟! گفت: ما هردو را بیا باید پخت! چاره‌ای نیست، با زمانه بساز»
«رخشنده اعتصامی» که بیشتر به نام شاعری‌اش پروین معروف است، در ۲۵ اسفندماه ۱۳۸۵ در تبریز به دنیا آمد. او مشهورترین شاعر زن ایرانی است که بیشتر به‌خاطر رونق دادن سبک «مناظره» در اشعارش به شهرت رسیده است.



نمک شود یک روزه به مهارت لازم دست پیدا کرد. ابزارهای متنوع و بی شماری برای شکل دادن موجود هستند که از جمله این بحث به خارج اند. مواد اولیه در لوازم تحریرهای بزرگ مایع دسترس هستند و فضای مورد نیاز برای کار به یک اتاق کوچک و یک میز و صندلی ختم می شود.

بهترین سرمایه چیست؟

هر کسی درباره سرمایه یک ذهنیتی دارد. عده‌ای سرمایه را تنها پول می دانند و تعدادی هم زمین و ملک آب و اجزای فرضی می کنند، گروهی هم هستند که از دو دسته اول کمی باهوش و داشتن ایده خوب را بهترین سرمایه می دانند. اما اگر کمی عمیق تر شده و حساب و کتاب دقیق تری انجام بدهید متوجه می شوید که گاه اطرافیانمان، بهترین سرمایه‌های زندگی ما هستند. این موضوع درباره مهدی دهقانی مصداق پیدا کرده است و خواهر او با ایده ساخت محصولات میس چاکلت، مهم ترین سرمایه او برای کسب و کارش شده است. مهدی در این باره می گوید: ایده اولیه این کار برای خواهر عزیزم نرگس دهقانی بود و طولی نکشید که من فوت و فن کار را از خواهرم یاد گرفتم و کار را دست گرفتم.

تجرب‌های قبلی چقدر به کار می آیند؟

محمد مهدی دهقانی ۲۵ ساله است و در تهران متولد شده است. مهدی فارغ التحصیل رشته ریاضی از دانشگاه صنعتی شریف است و روراست می گوید که رشته تحصیلی اش هیچ ارتباطی به کسب و کار امروزش ندارد. البته خیلی هم بی راه نمی گوید، چون هر طور که فکر کنید، نمی توانید ساخت قاشق و چنگال فانتزی به همراه سرویس آشپزخانه را به رشته ریاضی پیوند بزنید و یقیناً تئوری‌های ریاضی تأثیری در مهارت ساخت عروسک‌های خمیری سرفاشقی نخواهد داشت. البته مهدی یک راست از دانشگاه ریاضی با سر به دنیای محصولات فانتزی میس چاکلت شیرجه نزده، بلکه مدتی کارهای دیگری را تجربه کرده است. او درباره تجربه‌های قبلی و چگونگی شروع کارش این طور توضیح می دهد: «تا قبل از شروع میس چاکلت، کارهای متنوعی را امتحان کردم که اولش کابینت سازی و سازه‌های آشپزخانه بود. سرمایه اولیه برای شروع میس چاکلت بسیار ناچیز بود و این اتفاق با مبلغی کمتر از یک میلیون تومان شروع شد. با پول اولین فروش، یک سانددیج خوردم و بقیه‌ش را در خرید مواد اولیه سرمایه گذاری کردم، و با استقبال بی نظیر مردم کشورمان از این کار آفرینی، موفق شدم به صورت تمام وقت به انجام این کار بپردازم.»

چطور ایده‌های فانتزی مان را کاربردی کنیم؟

شاید این توضیح که میس چاکلت برند قاشق و چنگال و کارد و سرویس‌های آشپزخانه فانتزی است، خیلی شرح شفافی درباره کسب و کار میس چاکلت نباشد. درستش این است که بگوییم میس چاکلت با ساخت عروسک‌های خمیری، فانتزی را به فضای آشپزخانه پیوند زده است. احتمالاً این کار در ابتدا یک ایده سرگرم کننده بوده، اما کمی سلیقه عروسک‌های خمیری را سوار قاشق و چنگال و کارد کرده است. این روزها موجودات خوشگل خمیری میس چاکلت روی لیوان و گل سینه هم سوار شده‌اند. مهدی دهقانی درباره کار با خمیر و یادگیری مهارتش می گوید: «کار با خمیر نیازمند زمان است؛ زمان برای یادگیری کار با خمیر و ابزارهایش و پیشرفت ساخت شکل‌های متنوع با خمیر. نمی شود یک روزه به مهارت لازم دست پیدا کرد، ابزارهای متنوع و بی شماری برای شکل دادن موجود هستند که از حوصله این بحث خارج‌اند. مواد اولیه در لوازم تحریری‌های بزرگ قابل دسترسی هستند و فضای مورد نیاز برای کار به یک اتاق کوچک و یک میز و صندلی ختم می شود.»

با انتخاب‌هایمان چه کنیم؟

هفته گذشته قرار شد بر اینکه نقطه شروع توی کار و کاسبی را پیدا کنی، نگاهی به علاقه‌مندی‌ها و مهارت‌هایت بیندازی و به کمک این جدول یک لیست درست کنی. امیدوارم این کار را کرده باشی و الان مقابلت یک لیست از علاقه‌مندی‌ها و مهارت‌هایت داشته باشی. معمولاً بعد از سروکله زدن با این جدول چند اتفاق برایت می افتد.



معادل یک کشور ۸۰۰ میلیون نفری انرژی مصرف می کنیم

مصرف انرژی، ۱۰ برابر خودمان

معلوم نیست سوخت و سازمان بالاست یا دچار بیماری عجیبی شده‌ایم! هر چه هست داریم خیلی خیلی بیشتر از حد و اندازه انرژی مصرف می کنیم و عین خیالمان هم نیست. بهتر است همینجا جمله‌ام را اصلاح کنم و بگویم که ما ایرانی‌ها شورش را در حوزه مصرف انرژی در آورده‌ایم و در حقیقت داریم خروار خروار انرژی بی‌زبان را هدر می دهیم. اگر قبول ندارید، کافی است نگاهی به آمار و ارقام انجمن بهینه‌سازی مصرف انرژی بیندازید تا متوجه شوید که مصرف انرژی در کشورمان تقریباً برابر با یک کشوری است که ۱۰ برابر ایران جمعیت دارد. اگر ریاضی تان خیلی هم خوب نباشد، متوجه می شوید که ما به اندازه ۸۰۰ میلیون نفر داریم انرژی می خوریم و قسمت بدتر ماجرا این است که هر ۴ سال هم میزان این مصرف دو برابر می شود.

می گویند، وسایل گرمایشی و سرمایشی ما مال عهد بوق است و همین وسایل به اضافه نوع معماری خانه‌هایمان بیشتر انرژی را به باد می دهند.

شاید برقی شویم

برای اینکه نیازمند خرید انرژی نشویم، کارشناسان چندتا پیشنهاد هم ارائه داده‌اند؛ مثلاً امکان دارد تا چند وقت دیگر گاز را که فعلاً داریم خورار خورار به باد می دهیم، عوض اینکه به‌طور دسته‌جمعی با مصرف زیاد توی زمستان حرامش کنیم، فقط در اختیار نیروگاه‌ها بگذاریم تا آن‌ها به کمک گاز، برق ارزان تولید کنند و در اختیار عموم بگذارند. اگر دوست ندارید که برقی شوید، تنها یک راه دیگر برایتان می ماند و آن هم این است که فکرتان را به کار بیندازید و از انرژی‌های نو به جای انرژی‌های فسیلی استفاده کنید. فسیل که می دانید، مثل کف روی آب است و زود از بین می رود. عوضش انرژی‌های نو مثل انرژی خورشیدی تا خورشید خاتم سرگایش است، دوام دارند و مفت هم هستند. تا به حال که بزرگ‌ترها در این زمینه کار چندانی انجام ندادند، پس تا دیر نشده همه برنامه‌ریزی تحصیلی و شغلی آینده‌تان را بگذارید روی این پروژه که تا دیر نشده خدمتی به خودتان و رفقایانتان بکنید.

۱۰ سال دیگر باید انرژی بخیریم

حالا که خودمان هستیم، بهتر است کار را یکسره کنیم و آب پاکی را روی دستتان بریزیم و بگوییم که ما در زمینه انرژی جزو بدمصرف‌ترین مردمان روی کره زمین هستیم و اگر با همین فرمان ادامه دهیم، تا چشم به هم بزیند، در حوزه انرژی درست و حسابی نیازمند می شویم و هر چه پول داریم و نداریم باید بدهیم تا به کشور انرژی وارد کنیم. اینکه می گوییم تا چشم به هم بزیند هم اصلاً شوخی نیست، چون با حساب و کتاب کارشناسان با ادامه این روند، ایران تا سال ۱۴۰۵ به یکی از واردکنندگان انرژی در جهان تبدیل خواهد شد.

به یک تغییر فرهنگ فوری نیازمندیم

برای اینکه اوضاع روبه‌راه شود و لازم نشود از یک‌جا آب بخیریم و از یک جای دیگر گاز! به یک تغییر فرهنگ فوری در مدل مصرف‌مان نیاز داریم. نترسید! متهم ردیف اول در این ماجرا شما نیستید. در ماجرای فرهنگ مصرف متهم ردیف اول خانه‌های ما هستند. این طوری که کارشناسان

لیسن

مهم‌ترین و به یادماندنی‌ترین جمله رهبر



تو هم انتخاب کن

در پایان هر سال معمولاً دفترچه خاطراتمان را مرور می کنیم و برایشان هشک‌های مختلفی مثل مهم‌ترین خاطره یا به یادماندنی‌ترین حرف یا خاص‌ترین روز می‌سازیم. در میان همه اتفاقات و خاطره‌ها، گاه حرفی از یک بزرگ به دل‌مان نشست یا در خاطره‌مان ماندگار شده و برای همین حکم تیتیر خاطره‌هایمان را پیدا کرده است. سایت KHAMENEI.IR هم از مخاطبان خود خواست تا به یادماندنی‌ترین جمله حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در سال ۱۳۹۵ را اعلام کنند. شما هم می توانید به این سایت بروید و به یادماندنی‌ترین جمله ایشان را براساس نظر خودتان اعلام کنید.

خبرگزاری فارس

حمله به بچه‌ها



صد رحمت به قرون وسطی

ما آدم‌ها حتی در قرون وسطی هم برای جنگ قوانینی داشتیم و به خودمان اجازه انجام هر کار اشتباهی را نمی دادیم. اما این روزها کشور عربستان سعودی روی همه جنایتکاران تاریخ را سفید کرده است. جنگنده‌های سعودی یک مدرسه را در صنعا پایتخت یمن، دو بار بمباران کردند.

خبرگزاری مهر

آمازون ایرانی‌ها را حذف کرد



حیات داره

سایت آمازون یکی از وبگاه‌های معروف فروش کتاب و محصولات فرهنگی در دنیاست. این سایت آمریکایی مدتی است که آثار ایرانی را از وبگاه خود حذف کرده است. با اینکه در بیشتر دنیا اهالی فرهنگ و هنر ادعای انسان دوستی دارند و معتقدند که هنر و فرهنگ مرز نمی‌شناسد، اما این سایت که به تازگی صد کتاب دیگر ایرانی را به بهانه داشتن مشکل حقوقی از سایتش برداشته، نشان داده که در عالم فرهنگ و هنر هم خیلی اوضاع گل و بلبل نیست و تبعیض و رفتار سیاسی وجود دارد.

خبرگزاری فارس

ژاکت‌ها هم هوشمند می شوند



واسه عید بخیریم؟

شرکت گوگل ژاکتی ساخته که می تواند دستورهای صاحبش را انجام دهد. شما اگر این ژاکت را ببوشید، می توانید به کمک آن موسیقی گوش کنید، مسیریابی کنید و از همه بهتر تلفنتان را جواب بدهید. این ژاکت هوشمند به کمک بلوتوث به تلفن همراه وصل می شود و یک باتری کوچک به اندازه دکمه سردست دارد که اگر خیلی خوره بازی و چت نباشید، تا دو روز هم دوام می آورد.

ایرنا

صابونی که ثبت ملی شد



سرت رو با چی می شوری؟

مطمئن هستیم که عمر شما به صابون‌های مراغه نمی‌رسد، اما اگر از این صابون‌های زردرنگ که مثل پاره آجر هستند، استفاده نکرده باشید، باز هم احتمال دارد توی تلویزیون و عطاری‌ها چشمتان به جمال این شوینده‌های سنتی و مفید ایرانی روشن شده باشد. این صابون که از مواد کاملاً طبیعی درست شده، عمری ۲۰۰ ساله دارد و جزو یکی از سوغاتی‌های معروف شهر مراغه است. به حال چه این صابون ۲۰۰ ساله را بشناسید و چه نشناسید، خواستیم بهتان بگوییم که از این به بعد احترامش را نگه دارید، چون در جلسه کمیته تخصصی ثبت آثار ناملموس که روز ۲۱ اسفند در تهران برگزار شد، مهارت تهیه سنتی صابون مراغه در فهرست آثار ملی ناملموس کشور به ثبت رسید.



خدا رو شکر با وجود استقبال مردم از محصولات، میزان سفارشات و درآمد در حد خوبی است و ما از شرایط راضی هستیم. در مورد برنامه های آینده میس چاکلت باید بگوییم که به امید خداوند با شروع سال جدید می خواهیم کلاس های آموزشی برگزار کنیم. ایده راه اندازی این کلاس ها با هدف آشنایی هم وطنان با این هنر و به اشتراک گذاشتن مهارت ها شکل گرفت



گفت و گو با سازنده سرویس های فانتزی غذاخوری و آشنایی با فوت و فن های کسب و کارش

موجودات خمیری و بامزه آشپزخانه

فاطمه نیک | «میس چاکلت» نام یک هنر ذوقی دخترانه است که تبدیل به یک کسب و کار موفق شده است. گاه پیش می آید خود ما دختر خانم ها هم جینگیل و پینگیل ها و وسایل فانتزی مان را جدی نمی گیریم، اما موجودات باهوش و خلاق هستند که می دانند این فانتزی های دخترانه گاه می تواند با صرف کمی انرژی و ذوق و سلیقه، توی دل ها جایشان را باز کند و به یک محصول پررونق تبدیل شوند. این کاری است که مهدی و نرگس دهقانی، برادر و خواهر خلاق و هنرمند انجام داده اند. اگر دوست دارید درباره میس چاکلت و محصولات فانتزی اش که حالا تبدیل به محصولاتی کاربردی با طرفدارهای زیاد شده، بیشتر بدانید، در این گفت و گو با ما همراه باشید.

چطور به کار جدیدمان سروسامان بدهیم؟

در ابتدای کار میس چاکلت دست سازهای خمیری اش را در صفحه های به همین نام در اینستاگرام معرفی می کند. آن روزها نرگس هم سفارشات را می گرفته و هم کارها را می ساخته و برای مشتری ها ارسال می کرده است. کم کم با بالا رفتن حجم سفارشات، مهدی به کمک او می آید، اما پس از اینکه میس چاکلت یک ساله می شود، تقریباً تمام کارهای خانم شکلات به جناب برادر سپرده می شود، و مهدی هم با ایده های تازه اش وارد کار شده و آن را ادامه می دهد. او درباره شرایط کاری شان در حال حاضر می گوید: الان در آماده کردن سفارشات، دو تن از دوستان من را یاری می کنند. مشتری های ما توسط شبکه های مجازی به خصوص اینستاگرام با کارها آشنا می شوند و اولین مشتری نیز از همین طریق با ما آشنا شد. در حال حاضر ما از شرایطمان راضی هستیم. خوشبختانه با آماده کردن طرح های متنوع و استقبال مردم، میزان سفارشات که از طریق شبکه های مجازی ثبت می شوند، به اندازه کافی هست و فعلاً نیازی به امتحان کردن مسیرهای دیگری برای فروش محصولاتمان نمی بینیم.»



چطور به توسعه کارمان کمک کنیم؟

مهدی این روزها چهار تا شش ساعت را پای میز کار می گذراند. او درباره میزان درآمد و طرح های آینده اش برای برند میس چاکلت می گوید: «خدا رو شکر با وجود استقبال مردم از محصولات، میزان سفارشات و درآمد در حد خوبی است و ما از شرایط راضی هستیم. در مورد برنامه های آینده میس چاکلت باید بگویم که به امید خداوند با شروع سال جدید می خواهیم کلاس های آموزشی برگزار کنیم. ایده راه اندازی این کلاس ها با هدف آشنایی هم وطنان با این هنر و به اشتراک گذاشتن مهارت ها شکل گرفت. ما مطمئن هستیم این کار حتی به رونق هر چه بیشتر کسب و کارمان کمک خواهد کرد. دوستان عزیز می توانند با ما صحبت کنند و ما را در مورد کلاس ها مستند، فراموش نکنند که میس چاکلت را در شبکه های مجازی دنبال کنند. ما می دانیم که با یادگیری هر مهارت جدید، صاحب کلیدی می شویم که درهای زیادی را به سمت ما باز خواهد کرد.»



تقبل از شروع میس چاکلت، کارها متنوعی را امتحان کردم. نرگس کابینت سازی و کارهای آشپزخانه بود. سرمایه اولیه برای کار شروع میس چاکلت بسیار ناچیز بود و این اتفاق با مبلغ کمتر از یک میلیون تومان شروع شد. با پول اولیج هوش، یک ساندویچ خوردم و بقیه اش را در خرید مواد اولیه سرمایه گذاری کردم. و با استقبال بی نظیر مردم کشورمان، از این کار منصرف نشدم. موفق شدم به صورت تمام وقت به انجام این کار بپردازم.



اتفاق شماره ۲: انتخاب های رؤیایی هستند

ممکن است علاقه های خیلی رؤیایی و تخیلی از کار دربیایند. مثلاً دلت بخواهد که فضاورد بشوی یا اینکه بروی توی سیرک و بندبازی یاد بگیری. لازم نیست، تبصر بخوری چون تو تب نداری، تنها کمی کله های داغ است و کله های داغ معمولاً صاحبان شان را به جاهای خوب خوب می رسانند. کافی است در قدم اول خودت خودت را جدی بگیری و بدانی هر نامکنی را می شود با آماده کردن مقدماتش ممکن کرد.

اتفاق شماره ۴: انتخاب های چنگی به دل نمی زنند

ممکن است تو جزو آن دسته از آدم ها باشی که تنها جدول شماره ۳ را پر کرده اند. یعنی هر چه شغل ها و حرفه ها را زیر و رو کرده ای، مورد چشمگیری را نیافتی. ایراد ندارد، شاید تو از آن دسته آدم های سختگیر هستی که احتمالاً به خاطر وسواس زیاد سخت انتخاب کرده و دیر شروع می کنی، اما وقتی هم که به انتخاب می رسی، مو لای درز انتخابت نمی رود، چون حساسی فکر کرده اند و دقیق انتخاب کرده اند.

اتفاق شماره ۱: هیچ انتخابی نداری

ممکن است بر اساس هیچ کدام از خانه ها نتوانی فهرستی را تهیه کنی. خوب، لازم نیست نگران خودت بشوی، تو مریض نیستی و آینده ات هم تپاه نشده است. تنها به یک دوره خودشناسی احتیاج داری. اگر می توانی از یک دوره یا یک مشاور کمک بگیر، وگرنه دستت را به زانو خودت بگیر و تنهایی مشغول خودشناسی شو. یادت باشد الان که نوجوان هستی وقت این جور کارهاست و اصلاً هم ایراد ندارد که هنوز خودت را نمی شناسی، اما چندسال دیگر که عمری ازت گذشت، زشت است که ندانی کی هستی و از خودت خبر نداشته باشی.

اتفاق شماره ۳: انتخاب های نامربوط هستند

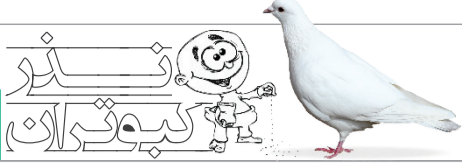
ممکن است علاقه های بطنی به شغلی که برای آینده ات انتخاب کرده ای نداشته باشی. مثلاً توی لیست علاقه مندی های سروکله آموزش مثبت کاری پیدا شده است، درحالی که تصمیم داری در آینده مهندس هوافضا بشوی. باز هم لازم نیست که نگران بشوی. باور کن که سیم های مخت قاطعی نکرده اند. اولاً چه ایراد دارد که یک مهندس مثبت کاری هم بلد باشد، ثانیاً یادت باشد وقتی به چیزی علاقه مند می شوی، که آن را بشناسی! بعضی چیزها هستند که هر قدر هم درباره شان بخوانی و بشنوی، ممکن است نتوانی آن ها را درست حسابی بشناسی، مگر اینکه خودت دست به کار بشوی و تجربه کنی! هر تجربه، انگار یک پنجره جدید است به روی اتفاقات جدیدتر! اصلاً شاید سرنوشت شغلی و درسی تو با یکی از همین اتفاق ها گره بخورد!

۱ علاقه زیاد مهارت زیاد

۲ علاقه زیاد مهارت کم

۳ علاقه کم مهارت کم

۴ علاقه کم مهارت زیاد



ممنون عطای توست هر بیچاره
مستاجر لطف توست هر آواره
هستی تو و روی غصه‌ها کم گشته
باز است هنوز باب و راه چاره

این حسرت صبح و شام اسرافیل است
یک صبح زنده به عشق تو نقاره
دیوانه به سوی مشهدت می آیم
دیوانه تر از حرم روم هر باره

هشت

از میان ۱۰۰ هزار عکس (۱)

هر سال صدها هزار عکس برای شرکت در مسابقه عکس سوتی که بزرگترین رقابت عکاسی جهان است ارسال می‌شود. تعدادی از این عکس‌ها را با هم تماشا می‌کنیم.



دادهای هشتاپه‌ها

دخترهای مردم

دوست نوجوان من! ههدد کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان خراسان رضوی با همکاری روزنامه هشت به سمت شما پرواز کرده تا شما برنده‌های شجاع و زیبا را ببرد به کوه قاف. اگر شما هم به ههدد کمک کنید، ما زودتر به آنجا می‌رسیم.
پست الکترونیکی ما: hodhod8@kpf-khr.ir

اینستاگرام

9h خانم هشتک



8500likes
View all 3300 comments

پلاستیک می‌خوریم...!

حالا هر وقتی می‌روید کنار ساحل بعد از تمام شدن تفریحتان زیرانداز را همانجا بپنکانید و محل را ترک کنید! اصلاً هم فکر نکنید که این پلاستیک‌های چیپس، پفک، کلوچه، لواشک و نوشابه و هرچی! دو دقیقه بعد با بالا آمدن موج دریا وارد آب و خوراک ماهی‌ها می‌شود.
حالا که ما اصلاً به این موضوع فکر نمی‌کنیم، نتیجه‌مان این است که این پلاستیک‌ها یک‌جوری برگردند و غذای خودمان بشوند تا ببینیم خوب است یا نه! بگذارید برایتان توضیح بدهم تا باورتان بشود. پلاکتون‌ها را که می‌شناسید؟ همان موجودات ریزی که خوراک اغلب جانوران دریایی هستند. پلاکتون‌ها جدیداً از ۱۵۰ هزار تن پلاستیکی که در طبیعت رها می‌شود تغذیه می‌کنند. خب جانوران دریایی مثل ماهی‌ها هم از این پلاکتون‌ها می‌خورند، ما هم ماهی‌ها را می‌خوریم و به این ترتیب پلاستیک‌ها به بشقاب غذای خودمان برمی‌گردند. چیزی که گفتیم خیلی هم فضایی نیست! سازمان ملل متحد می‌گوید که در هر کیلومتر مربع از کف اقیانوس‌ها، ۳۰ هزار پلاستیک رها شده وجود دارد. ۳۰ هزار قطعه تصورش هم زیاد است و طبیعی است که همه این پلاستیک‌ها را هم ما آدم‌ها در طبیعت رها می‌کنیم. اصلاً تا حالا فکر کرده‌اید چه‌طور از این ماده تجزیه‌ناپذیر که سالیان سال در طبیعت باقی می‌ماند و چنین دردسرهایی را هم به‌وجود می‌آورد، کمتر استفاده کنیم؟ نظر تان راجع به کیسه‌های پارچه‌ای برای خرید نان و میوه چیست؟ یا مثلاً استفاده از آن پاکت‌های کاغذی قدیمی برای خرید آجیل و شیرینی، اصلاً مگر ایرادشان چه بود که جایشان را به این قاتل حیوانات و آدم‌ها دادند؟
#پلاستیک
#آلودگی دریایی
Sahar_A : اون پاکت کاغذی‌ها خیلی هم شیک و خوشگل بودند.

باور کنید اگر فقط یک‌دانه با آرنجم می‌زدم به پهلویش و فرار می‌کردم توی کلاس، دلم کلی خنک می‌شد! البته حالا که فکرش را می‌کنم می‌بینم بهتر بود با آرنجم محکم به پهلویش می‌زدم؛ آخ جان! پاکت پفیلای توی دستش می‌ریخت زمین، بعد فرار می‌کردم و بلندبلند می‌گفتم من چاقم؟ خودت چی؟ دماغتو توی آینه دیدی سحر خانوم؟ از ظهر که از مدرسه برگشته‌ام، همین‌طور این فیلم را توی سرم می‌بوم عقب، می‌زنم روی حرکت آهسته و بلاهای مختلف سر سحر بیچاره درمی‌آورم. بعد می‌زنم روی دکمه تند، انگار که سیدی خش‌دار شده باشد، روی یک صحنه می‌ایستد و فقط یک تصویر می‌بینم؛ تصویر خودم با پهلویهای چاق و لپ‌های تپلی که هیچ‌وقت دوستشان نداشتیم. الان که سحر اینجا نیست، خودم هستم که دارم حال خودم را می‌گیرم!



راستی می‌گویند چاق شده‌ام، توی کلاس، من چاق چهارم هستم. دو نفرشان بهار و زهرا اصلاً غصه نمی‌خورند که چاقند و راحت و پاکیزه نفر اول صف بوفه مدرسه هستند. اما فرشته که نفر سوم چاق‌های کلاس است، همیشه توی خودش است و دایم ماتوهای سیاه می‌پوشد که کمتر جاقی‌اش دیده شود. خانم ناظم هم هر روز توی راهرو جلویش را می‌گیرد و می‌گوید: فرم مدرسه ما چه رنگیه؟ فرشته با صدایی که فقط خودش می‌شنود می‌گوید: کرم خانم، کرمی. فردا عوض می‌کنیم، خانم ناظم هم طبق معمول عینکش را روی دماغش با انگشت بالاتر می‌برد و می‌رود. فرشته هم فردا همان مشکی را می‌پوشد و می‌رود نیمکت آخر می‌نشیند. حالا من هم مثل فرشته بی به چاقی‌ام برده‌ام، ماتوی مشکی هم ندارم.

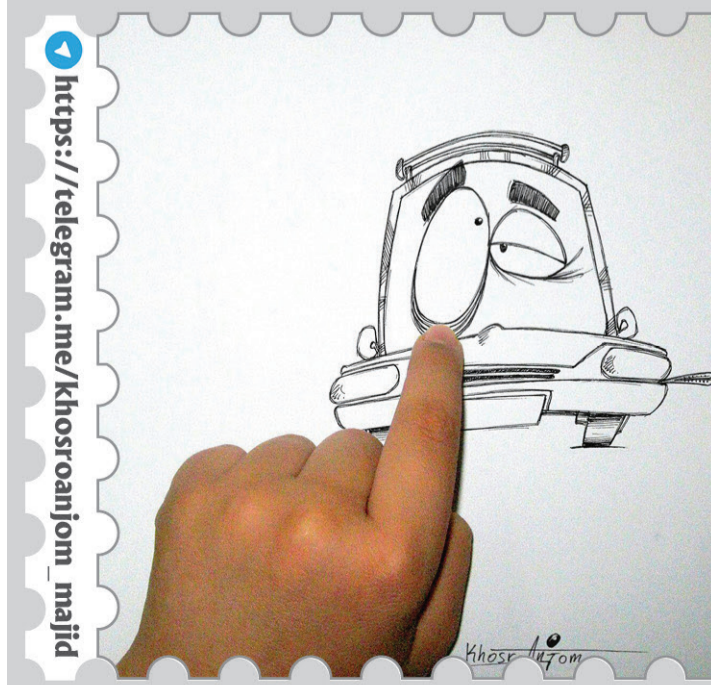
مادر بار سوم است که برای ناهار صدایم می‌زند. توی این دعوت صمیمانه! مخلوطی از جیغ و خدا یگم چه کارت کنه هست که اگر زودتر نروم سر می‌زن، شما هم می‌توانید آخر جمله‌اش که دخترهای مردم مثل فرقه دور مادرشان می‌چرخند و دست به کمک هستند را بشنوید. ناهار ما کارونی داریم، مامان دو کف گیر می‌ریزد توی بشقابم، بخاری که از در قابلمه بیرون می‌آید، عقل معده‌ام را می‌دزد! چنگال اول را می‌پیچم دور ما کارونی‌های خوش‌رنگ‌ورو و چرب. هنوز لقمه اول را کامل نخورده‌ام که یکپهو خش‌سیدی داخل مغزدم درست می‌شود و خودم را می‌بینم که توی چندتا آینه دارم ماتوی مشکی پُرو می‌کنم و دکمه‌هایم به زور بسته می‌شوند.

صندلی را می‌دهم عقب که بلند شوم. مادر می‌گوید کجا؟ می‌گویم گرسنه نیستم، معده‌ام از لایه‌های درونی‌ام داد می‌کشد که آهای! چی می‌گی برا خودت؟ من گرسنه‌مهمهمههه! مجلس نمی‌دهم و می‌روم که بخوابم و هیچ صدایی را نشنوم. عصر رفته مغازه لوازم ورزشی سر خیابان یک حلقه از این‌ها که دور کمرشان می‌اندازند و می‌چرخانند و فرشته می‌گوید خیلی برای لاغری خوب است، خریدم. آدمم خانه، وسط سالن شروع کردم به حلقه زدن، وارد نبودم، همان اول کاری خورد به مجسمه فرشته لاغری که روی میز بود. بازوی لاغر فرشته شکست! پیشانی‌ام عرق کرده بود. یک ساعت با این حلقه درگیر بودم. هی می‌افتاد پایین و خواهر کوچکم می‌خندید. صدایم را رویش بلند کردم و گفتم مشتقو بنویس! چیه هی منو نگاه می‌کنی؟

فایده نداشت. باید اول می‌رفتم از دخترخاله‌ام یاد می‌گرفتم. شروع کردم به درجا دویدن توی اتاقم. زیر پایم صدای چند ضربه محکم معترض آمد. ای بابا! معصومه خانم پیرزن طبقه پایینی چطور رفته بود روی چهارپایه با آن دست و پای لرزانش و داشت با چیزی که حتماً عصایش بود، محکم می‌زد به سقف؟ خسته و کوفته یک گوشه ولو شدم و از توی کوله‌ام یک دونات در آوردم و خوردم. یک گاز دیگر مانده بود تمام شود، انداختمش کنار. گفتم از فردا شروع می‌کنم. مهم تصمیم است که گرفته‌ام. ورزش می‌کنم، زیاد فست‌فود نمی‌خورم، سالاد و سبزیجات می‌خورم. قبل از غذا و صبح‌ها پیاده‌روی می‌کنم. دراز و نشست هم که خوب بلدم. رفتم که خودم را تا عید نیامده کمی لاغر کنم. مادر که چیزی نمی‌گوید، می‌ترسد دلم بشکند، اما می‌فهمم از جاقی زیادم حرص می‌خورم. این‌دفعه خودم خواستم یک کاری کنم مثل کارهای دخترهای مردم. نه اینکه مثل بعضی دخترهای مردم زیاد از اندازه لاغر بشوم. نه! می‌خواهم مثل دخترهای مردم پای تصمیمی که برای خودم می‌گیرم بایستم. من کافی است اراده کنم. شما من را وقتی که اراده می‌کنم تا آخر کاری بروم، ندیده‌اید. به جهنم که آن گاز آخر دونات شکری هنوز بویش از جیب کوله‌ام بیرون می‌زند.



دخترهای با اراده دونات شکری نمی‌خورند!



گنجشکی با عجله و تمام توان به آتش نزدیک می‌شد و برمی‌گشت. پرسیدند، چه می‌کنی؟ پاسخ داد، در این نزدیکی چشمه آبی هست و من مرتب نوک خود را پر از آب می‌کنم و آن را روی آتش می‌ریزم. گفتند، حجم آتش در مقایسه با آبی که تو می‌آوری بسیار زیاد است و این آب فایده‌ای ندارد. گفت، شاید نتوانم آتش را خاموش کنم، اما آن‌هنگامی که خداوند از من می‌پرسد، زمانی که لانه دوست در آتش می‌سوخد تو چه کردی؟ پاسخ می‌دهم، هر آنچه از من برمی‌آید!

استاد بزرگ

بعداً به دستگاهی اختراع می‌کنم که روی سقف بالای تخت نصب می‌شود و صبح‌ها جاذبه رو برعکس می‌کند که به‌زور از تخت خارج شی، به‌جای آلازم و اینا.

تنبل خان

هر کی تقویم سال جدید گیرش می‌آید، اول می‌شینم تعطیلاتش رو می‌شمرم.

پسر تنبل خان

یه برنده خریدم آوردم خونه. دو هفته شب و روز منتظر بودم حرف بزنه، آخرش گفت حالا من این‌دفعه حرف می‌زنم، ولی آخه جغد چه حرفی داره بزنه؟

خوشمزه‌خان

یه بیجه سعی می‌کرد که هوای رو از زمین بیرون بکشد، می‌گفت من یه سرشو گرفته بودم، کل کره‌زمین یه سرشو. آخر زور من بیشتر بود و کشیدمش بیرون.

خوشمزه‌خان

از یه نجار پرسیدم چرا دروازه‌ها می‌شن؟ گفت پرواز آهنگر بیرون. گفتم چرا؟ گفت اون سنگ فرزند داره، من تا بخوام با اره نصفتم کنم درمی‌ری.

خوشمزه‌خان

زندگی فقط اون زمانی خوب بود که بزرگ‌ترین دغدغه‌مون تموم کردن پیک نوروزی بود.

آقای همساده

آکه این روزها از کوچه رد شدی و دیدی یکی از پشت پنجره به خونه داره واست دست تکون می‌ده، زیاد تعجب نکن! داره شیشه رو پاک می‌کنه.

خوشمزه‌خان

در مورد دیگران زود قضاوت نکنید و با قضاوت‌هایی که درباره دیگران می‌کنید، با آن‌ها رفتار نکنید.

استاد بزرگ

هشتکو
جایی برای خریدن شاد بودن و حرف‌های خوشمزه زدن است.